

## عروس پادشاه

و

### دیو هفت سر



□ تهیه و نگارش: محمدجواد خاوری



بود نبود، یک بچه پادشا و یک بچه وزیر بود. فی<sup>۱</sup> آر دو یک روز گفت، «بیه بوری<sup>۲</sup> دملک ازو پادشای دیگه که فی چی زندگی دره؛ نیگا کنی» فی آر دوی شی یا هم امام. امام د نزدیک قصر ازو پادشا که رسید، یک صورته د دان<sup>۳</sup> کلکین دید. یک شی گفت:

- اووو چه عکسی! چه عکسی! چی قشنگه!

یک دیگه شی گفت:

- نه بیا، او عکس نیه، آدمه.

امون طور آردوی شی گفتگوی کده امام. نزدیک که رسید، امو صورت از دان کلین پس رفت. بچه پادشا گفت:

- اینه نگفتم که آدم بوده.

- به به...! خانه ازی خراب شوه، اینه صورت!

دیگه آردوی شی برگشت. د امی شار خو که رسید، فی بچه پادشا مریض شد. فی بجهوزیر امون جا تینه<sup>۴</sup> خو می گرده. فی پادشاه فی ره دید، گفت:

- بجه وزیر! برچی تنا تنا می گردی؟ بجه از مه کجا شده؟

گفت:

- بجه از تو مریضه.

- چرا؟

- د مملکت ازو پادشای دیگه رفته بودیم که نیگا کنیم او چی زندگی دره، اون جی یک صورته دید، باد ازو مریض شد. دزو عاشیق شده.

گفت:

- برو بچه مره بگویی، بوره شو. ما اوره حتما دتو می رم. هر چی که استه. دختره، بیبری<sup>۵</sup> نه. زنه. [فی پادشا خیلی دسر ازو پادشای دیگه زور بود.]

فی خط زبی<sup>۶</sup> کد د سر ازو پادشا که «بجه مه د قصر<sup>۷</sup> تو یک صورته دیده، درشی عاشیق شده. اموره ری کو<sup>۸</sup> اگه دختر تواسته ام ری کو، اگه زن تواسته ام، اگه بیبری تواسته ام.»

فی پادشای دیگه خیلی دیق و سرگردان شد. گفت: «ا کو<sup>۹</sup> چی کار کنم؟ کجا بورم، نرم؟ او از پیش مه که مویره<sup>۱۰</sup>»

فی خط شی ره پس ری کد، گفت:

- صایب، فی بیبری مه یه!

گفت:

- بیبری تواسته ام ری کو!

فی پادشا خیلی پریشان شد. گفت:

- انگه<sup>۱۱</sup> جیل<sup>۱۲</sup> روز مره مولت<sup>۱۳</sup> بیدی، اوسه<sup>۱۴</sup> بیه بویر.

تا جیل روز فی از فی زمین نقب کند، از یک بیابو<sup>۱۵</sup> بور کد. روز جیلیم، فی پادشا قد خانواده خو از زیر زمین رفت. نفر پادشای دیگه امام که بیبری ره بویره، دید که یا گریخته. فی دست خالی پس آمد. فی پادشاه قد ایال<sup>۱۶</sup> بچکیجه<sup>۱۷</sup> خود از فی زمین امام امام امام د یک بیابو بور شد. شوه<sup>۱۸</sup>، د بیابومند. نصب<sup>۱۹</sup> شو زن ازی پادشا بیدار شد. دید که نیم کو مافتوی<sup>۲۰</sup> یه، نیم دیگه شی تریک. فی د آسمو<sup>۲۱</sup> نیگا کد، ما<sup>۲۲</sup> ام که فی یه:

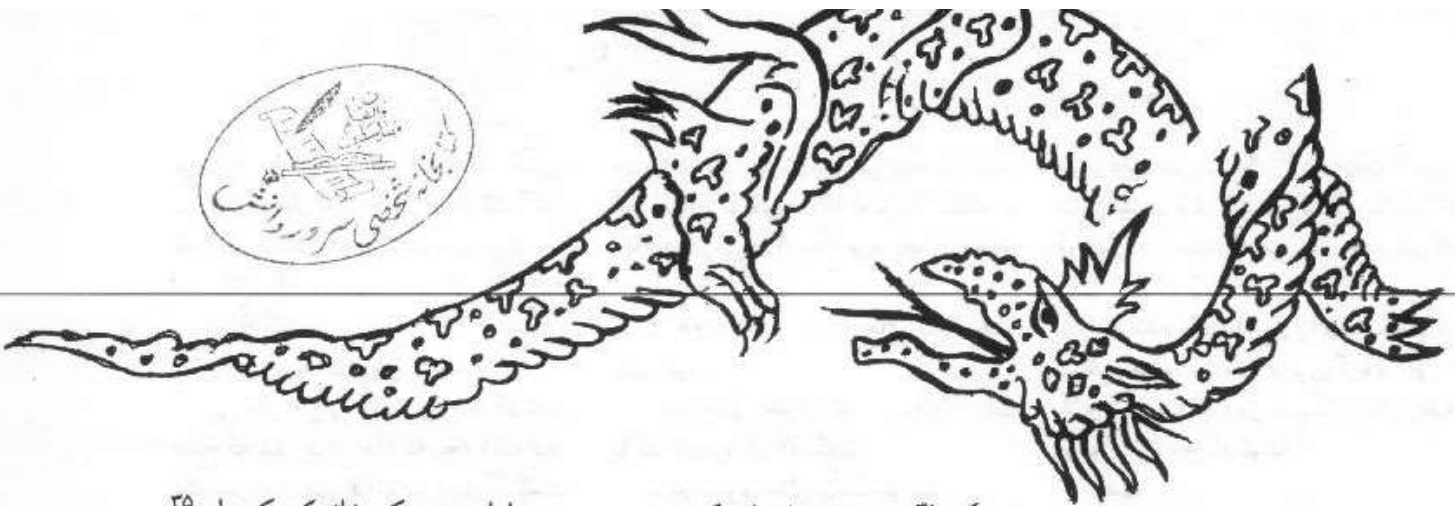
- بیا، فی مافتوی از کجا بشه!

نیگا کد که ای بیبری یک طرف روی شی لوح<sup>۲۳</sup> شده، روشنی امری که دیل کو افتاده. فی نرم امام امی شوی خوره بیدار کد. گفت:

- نیگا کو! مو قدازی بیبری سلامت جایی رسیده نمی تی. اگه چو پوای ره بنگره ام مونه کشته اوره موبوره. اگه یک را گذر گیر کنه ام مونه کشته ای ره از پیش مو موبوره...

پادشاه فی بجه ره بیدار کد. بجه ازی دو زن دشت. آر دوره اوژده بود. بیدار کد، گفت:

- اینالی<sup>۲۴</sup> مو قد ازی رفته نمی تی. د از



جای بوری، از خا طیر ازی کشته موشی. آلی تو چیکار موکونی؟ اگه خون زن خو موری، خدا حافظ تو. نه که خون از مو موری، بیه بوری.

نی بچه فکر کد که «قدامی آیه بابہ خو بورم، ایناره بله کنم». بیری گونه امون جی یشت ۲۵، خودون شی بدر ۲۶ رفت.

از اون جی، مردم، پادشاهای دیگه، نی پادشاه ملامت کد که «نی از مسلمانانی نیه که تو بیری مرده طلب موکونی. اگه دخترشی بود ام خواه بخواه».

نی پادشاه پشیمو شد. خط ری کد که ارجای استید دسر خانه - زندگی خو برگردید. خط کد د ازی پادشا رسید، گفت:

- آلی که این طوره، بوری امو بیری گونه ام بیری ۲۷. اماد که اونا، بدر رفته دیگه طرف. هر چی گشت، اوناره پیدا نتنست.

از او طرف بیری گو، صبا خست ۲۸ که انجی کسی خدایی نیست؛ یک رفته. همون جی آردو خچرا ۲۹ کد، خچرا کد. گفت:

- مو آردوره پرته ۳۰ کده.

نی زن قشنگ گفت:

- آلی که ای رقم شده، ما لباس مردانه موپوشم، خود مرد جور موکونم، تو که زن استی. از جای که بوری، مردم بگو، یک زن و مردی یه.

آر دوی شی هه بیه هه بیه هه بیه، تا رسید د قصر یک پادشای دیگه. پیش پادشاه رفت. گفت:

- ما کار از روی مه نمی یه. امین جی نوکری از توره موکونم.

- خیلی خوب.

نی د پیش ازی پادشاه نوکر ششت. نفر خدمت.

یک روز، نی د باغ رفته دهقانی مو کد

که یگره ۳۱ چپررست از بله یک درخت بلند شد. نی نیگا که که یک ماره. نی ام امی ماره گرفت، باله کده د زمین زد. نی مار هفت سر دشت. یک سر ازی برید. گفت:

- آخ یک سر به تنم بود و نشد.

امی ره گفت و فرار کد. د جای ازی یک دستال افتاد. خیلی دستال قیعتی. دزی شهر، ای طور دستال یافت شو شد. نی ره اورد د امباغ ۳۲ خودد و گفت:

- ای ره قایم کو، تق ۳۳ کو سر نکنی. مره د بلانندی!

امباغ شی گرفت، ای ره باله کد. یک روز، نی چادر خوره شست. از چی نی سو و او سو گشت، چیزی نیافت که سر کنه. یاد شی از امو دستال امد: «آی برم امو دستاله سر کنم». اماد امو دستاله سر کد. از قضا دختر پادشا اماد، ای ره د سر ازی دید. خیلی از شی خوش شی اماد. اماد پیش پدر خو که:

- امزو دستال زن تو نوکر یگه در مه بگیر.

بی پادشا نو نوکره طلب کد. گفت:

- امروز دستالی که د زن خو آوردی، یگه د دخترمه بی زیاد اندیشه بی د جواب پادشا چیزی هم گفته نتنست. ولی خیلی غمگین و پریشان شد. اماد خانه، چند مشت و لغه ۳۴. نی امباغ خوره زد که:

- مه توره نگفته بودم که نی دستاله سر نکوا

- آی هیج چیز ندشتم که سر کنم. سر مه لوج بود که او دختر اماد، دید. گفت:

- مه که مورم، خدا حافظ تو. دیل تو شوی موکونی، نموکونی.

نی ازون جی خدا حافظی کده هی کد. هه بیا، هه بیا، هه بیا، تا د یک شهر دیگه

رسید. اماد پیش یک خانه که یک مامه ۳۵ شیشته یه. سلام الیک الیک السلام، گفت:

- مه دزی شار کس ندرم، مره امشو جای بدی!

گفت:

- نه بچیم! مه جای ندرم. یک کل بچه درم، یک کوره خر درم، یک بره گگ درم، دو خر و گگ درم، جای ندرم.

نی دیست ۳۶ خوره د جیب خو کد، یک کیسه زره بور کده د دیست ازی مامه دد.

- او بچه مه، تو چی که جای تو و لشکره درم.

نی اماد د خانه ازی. مامه خمیر کد، آتیش د تندور داغ کد، شو کد دنان زدو، و ختی که نانه دیل تندور می زنه می خنده، و ختی که می کنده گیریه موکونه.

- مامه نی طو بچی موکونی؟

گفت:

- این جی یک دیو هفت سره که ده هفت کشور می گرده. یک سرشی ره کدم کس پرنده، اینالی شش سرشی منده. نی هر شوی یک گاو یک خانه نان و یک نوور ۳۷ آوه موخوره. ایم بیگا ۳۸ زون ۳۹ د بچه از مه یه. نی نانه که می زنه موگوم، تا نی نان پخته موشه، خدا مهربانه؛ باز نی نان که پخته شد گریه موکونم. موگوم اینه نان پخته شد. دیگه زون اماد.

- خیره مادر، د جای پسر خو مره ری کد.

نی مامه خیلی خوش شد. مردم نانه از هر خانه جم کد و نی خانه ره بر نان کد. نو وره ام پسر آوا کد. یک گاو ام آورد. نی دختره ام مردم آورد پیره ۴۰ استلجی کد ۴۱ نی همون جی شیشته که یگره امو ماری که نی د درخت زده بود اماد. اول امو یک خانه نانه خورد. باز گاو خورد. باز امو





نووره دَ سرخوکش کد. ایناره که خورد،  
 سر ازی دختر اماد. دخترک ام قد<sup>۴۲</sup> تیر  
 که زد، یک سر دیگه شب ببرد پرید:  
 - آخ - گفت - دوسر به تم بود و نشد.  
 ئی ام گفت:  
 - دو تیر به کھانم بود و نشد.  
 بی مار امی ره گفت و رفت گم شد.  
 صبح که شد، مردم اماد که بچه زنده تیار.  
 یک سر اون جی افتاده کو وری<sup>۴۳</sup>. گفت:  
 - ئی دیوه کی زده؟  
 هر کس از پیش خو یک دروغه گفت.  
 او گفت، «مه زدم»، او گفت، «مه زدم»، او  
 گفت، «مه زدم»... گفت که:  
 - برید، روست<sup>۴۴</sup> کنیدا! ار کس زده،  
 امو رست می تنه.  
 آلی ار کس که می گیره روست  
 موکونه، کمرشی مید<sup>۴۵</sup> موشه. بعضی تا  
 زانو ره روست موکونه، بعضی ید<sup>۴۶</sup> نمی تنه.  
 ئی مامه اماد گفت:  
 - بچّه از مه ئی ره زده.  
 - بچّه از تو که زده، صدا کو که بیه ای  
 ره روست کنه.  
 ئی اماد ازم گوش ازی گرفت، روست  
 بله کد. پادشای ازی شهر، امون جی بود.  
 گفت:  
 - آفرین! درستته که سر ازی ره تو  
 پرانندی. برو - گفت - یک دخترمه از تو.  
 ئی پادشا دختر خوره دزی دد. [دختر  
 دَ دختر] باد از این جی ئی دختر گفت:  
 - چند سفر دَ چند کشورم درم، دوره  
 کده که امادم، باد ئی دختره توره مو برم.  
 - خیلی خوب.  
 ئی از این جی رفت دَ شهر دیگه. دید  
 امو روز و امو حاله. یک مامه بُرو<sup>۴۷</sup>  
 شیشه خجرا موکونه. سلام الیک، الیک  
 السلام، گفت:  
 - مسافر استم، مره امشو جای بدی!  
 گفت:  
 - بچه مه، جای ندرم، دلیل مه خونه.  
 - چرا؟  
 گفت:  
 - اینه امین جی یک دیوه آموخته یه.  
 ئی دیو موگه دَ هفت کشور آموخته یه. دَ  
 کشور از مو هر بیگا می یه. روزا مردم جَم  
 موشه، یک خانه ره پُر نان موکونه، یک  
 نووره پر او موکونه، یک گساو دیگه ره

می گیره، یک نفره ام پیره می شنه. ئی دیو  
 امو نفره ام موخوره. اگه امونا<sup>۴۸</sup> نَبَشَه دَ  
 خانه ها درمی یه. ام بیگا نوید بچه از مه یه.  
 ئی دختر گفت:  
 - خیره، امشو مره دَ جای بچه خو  
 رایب کو.  
 مامه خیلی خوش شد. برو<sup>۴۹</sup> رفت  
 نا کد. ای ره نان دَد، گفت:  
 - بچه، برو حالی وَخْت تو شد.  
 ئی یک بوجی<sup>۵۰</sup>، توول<sup>۵۱</sup> مامه کد و  
 گفت:  
 - اگه امادم از خودمه، اگه نیامدم از تو.  
 ئی مامه گفت:  
 - برو بچه مه، خدا نگهدار تو!  
 ئی که رفت، گفت: «الهی ید پس نیی  
 که امی از تو از مه شوه!»  
 ئی دختر بور شد، رفت. رفت که باز  
 امو دیو اماد. اول امو نانه خورد. باز امو  
 گساوه خورد. رفت، نووره ام کش کد  
 دَ سرخو؛ وخته<sup>۵۲</sup> سر ازی دختر اماد. ئی  
 دختر زد سر دیگه شی ره ام پراند. دیو  
 گفت:  
 - آخ! برو سه سر به تن بود و نشد.  
 - سه تیر به کھانم بود و نشد.  
 صبا مردم جم شد دَ گرد ازی سر که  
 «بیا، ئی سه کی برانده؟» هر کس از  
 دروغ از پیش خو چیزی گفت. او گفت  
 «مه زدم»، او گفت «مه زدم»... پادشا آمد،  
 گفت:  
 - برید، روست کنیدا!  
 یا که روست موکونه، هیچ کمر مید  
 موشه، پای مید موشه، دست بور موشه.  
 ئی دختر اماد، از اَز دو گوشهای شی  
 گرفت، روست باله کد. پادشا گفت:  
 - آلی که یک شهره از دیست ازی دیو  
 نجات ددی، برو امی دخترمه از تو. ئی ره  
 طوی<sup>۵۳</sup> کده، دزی دَد، ئی گفت:  
 مه سفر در هفت کشور درم. اَز وخت  
 که واز گشتم مو برم. ئی رقی، کشوره  
 گشت، شش سر ازی دیو پراند. از اون  
 جی که اماد، دیک مغاره کو رسید. بسیار  
 وحشتناک. امین جی اماد، دید یک دختر  
 شسته خیلی صورتی<sup>۵۴</sup>، دَرُو نان موکونه.  
 گفت:  
 - خواهر! ئی قدر نانه دَ کی کدی؟  
 - هی برار، پشت گب نگشت. یک پدر

درم، هفت سر دشتک<sup>۵۵</sup>. ئی هفت کشوره  
 می گشت. دَ ار کشوری ئی نان و آو  
 موخورد؛ دَ خانه که می ماد، چند نان که  
 پخته می کدم، ئی سیر موشد. آلا شش سر  
 ازی ره کدم خیر نادیده پرانده، فقط یک  
 سرشی منده، ئی سر ام بوی گرفته. آلی د  
 بلای ازی مندیم. روز تا بیگا ره نان پخته  
 موکونم، ئی سیر ام نوشه.  
 گفت:  
 - ما قد تو کمک موکونم  
 ئی ام شرو<sup>۵۶</sup> کد از صبا تا شامه قد  
 ازی نان پخته کد. بیگا گفت:  
 - ای سرای پدر توره که جم کده بیرم،  
 درست کنم، چکار موکونه؟  
 گفت:  
 - تو که سر ازی ره جور کنی، نصب  
 دولت  
 خوره قد از مه توول از تو موکونه.  
 - خیلی خوب! آلا مره تاشه<sup>۵۷</sup> کو.  
 ای ره تاشه کد. ئی دیو بیگا که اماد  
 شرو کد دَ داد و بیداد:  
 - آی بوی گرفته سر مه...  
 سری ازی ره کریم<sup>۵۸</sup> زده کی ی ی،  
 یک روزی استه که استه. ئی نانه که  
 خورد، چند نان زیادی کد. گفت:  
 - تو امروز خیلی تلش<sup>۵۹</sup> کدی. ما سیر  
 کدم نان ام زیادی کد.  
 گفت:





آ. امروز خیلی تلش کردم، منده ۶۰  
شدم - گفت که - پدر! امونفری که سرای  
تو ره منتی ۶۱ کده، اگه پیدا شو، سرهای  
توره حُب ۶۲ کنه، تو خوب شوی جیکار  
موکونی؟

گفت:  
- ما پس دستال آمادم،  
- دستال چی؟  
گفت:

- بی بی ی ی ی... بچه مه! کجایه که پیدا  
شو. اگه پیدا شوه، امی سرم ام موبرانه.  
جور که نوشم. سراره مالوم نیه که چی  
خورده. کاشکی پیدا موشد، امی سرمرهام  
موبراند. بسیار د عذاب کلو ۶۳ یم. اگه جور  
موکد، ما امی دؤلد ۶۴ خوره، هسی ۶۵ شی  
ره قد از توقتی ۶۶ تو ول شی موکدم.  
نی دختر که بور شد، تمام ازی دیو  
لرزید. گفت:

- یک روز اووو... د فلانی درخت که  
یک سرتوره پراندم، یک دستال دجای تو  
منده بود.

- ترس نخور، ما توره کار ندرم، برو  
سرای خوره جم کو!  
نی رفت سرای خوره جم کده آورد.  
نی رفت یک دوايي آورد. دختره گفت:  
- ای ره بوجوشن.

گفت:  
- اووو... او دستال که چیزی نبود.  
دستال می خواهی؟  
نی دستال بور کد، بور که، بور کد...  
خیلی زیاد. دخترک بیخی دیوانه شد.  
گفت:

نی دختر ای ره جوشند. باد نی ره د  
جای زخما ملید ۶۷ و سرها ره چسپند،  
یاره ۶۸ که امی رقم بسته کد، یا د منده دو  
روز جور شده بدر رفت. نی گفت:  
- تمام آمزی دؤلد مه قد آمزی دخترمه  
از تو. ما اگه زنده مندم پیدا موکوم، منه ۶۹  
هفتاد روز.

- ته ته ته، انه رختا! انه رختای زیبا!  
ایناره قد دختر ازی دیو گرفت و اماد.  
یک لشکراه نی دیو قد ازی قتی کده. د  
کشورای ازو پادشا اماد و پنج دختر از  
پنج پادشا گرفت، قد ازی دختر دیو شش،  
یک خاتون دیگه که امباغ شی بود هفت،  
خود شی ام هشت.

نی د شهر پادشای اول اماد، د یک  
میدانی خیمه زد که خیمه زد، که خیمه زد.  
صُب ۷۰ بی پادشا که بور شد گفت:



- وزیر!  
گفت  
- آ.  
گفت:

- یا چشم مه نی نگره، یا د شان مه  
موشه که همه ره خیمه گرفته.  
نی نیگا کد، گفت:  
- خیمه یه.  
گفت:

نی د شهر پادشای اول اماد، د یک  
میدانی خیمه زد که خیمه زد، که خیمه زد.  
صُب ۷۰ بی پادشا که بور شد گفت:

گفت:  
- یک نفر رایسی کلید ۷۱ د کده دوسته،  
دشمنه، کیه؟

از این جی یک نفر ری کد. گفت:  
- ما امو نو نوکر استم که پس دستال  
رفته بودم. برو پادشاه ره بگوی که تخته د  
خوبی یله موکونی یا که قد از تو جنگ  
کنم؟

نی پادشا خیلی ناراحت شد:  
- چی موکونی! یک نوکر و ایقس ۷۲  
او!؟

نی باز آدم ری کد که:  
شوخی نکو بیا!  
- نه شوخی نی یه ۷۳. تخته یله کو!  
نی پادشا د سرازری لشکر کشید.

نی پادشا د سرازری لشکر کشید.  
نی پادشا د سرازری لشکر کشید.  
نی پادشا د سرازری لشکر کشید.





- ۶۳ - کلو (kalo) زیاد.  
 ۶۴ - دولت (davlad) دولت، ثروت.  
 ۶۵ - همی (hammi) همه، تمام.  
 ۶۶ - قتی (qati) باهم.  
 ۶۷ - ملید (malid) مالید.  
 ۶۸ - یا (ya) اینها، یاره: اینها ره.  
 ۶۹ - مننه (mane) در طی، میان.  
 ۷۰ - صب (sub) صبح.  
 ۷۱ - کید (kid) کنید.  
 ۷۲ - اقبس (eqas) این قدر.  
 ۷۳ - تی به (niya) نیست.  
 ۷۴ - قی لشی (qaylas) لت و پار.  
 ۷۵ - بیلید (belid) بگذارید.  
 ۷۶ - اوصله (avnila) حوصله.  
 ۷۷ - آفتاره (aftava) آفتابه.  
 ۷۸ - توش (tus) دستون.  
 ۷۹ - ایرو (ayro) حیران.  
 ۸۰ - مو (mav) حیران.  
 ۸۱ - آسته (asta) آسته.  
 ۸۲ - خوار (xavar) خواه.  
 ۸۳ - دیگای شی (digaysi) دیگرانش، بقیه‌اش.  
 ۸۴ - امواره (amuvava) همان‌ها را.  
 ۸۵ - خواموکوش، خوامولی (xamukusi, xameli) خواه می‌کنی، خواه می‌گذاری.  
 ۸۶ - ارکت (arakat) حرکت.  
 ۸۷ - مومنم (momanum) می‌مانم.  
 ۸۸ - غیرد (qayrad) غیرت.  
 ۸۹ - مو (mo) ما.  
 ۹۰ - مدم (mayom) من هستم.  
 ۹۱ - نو (no) نه.  
 ۹۲ - اوس (avas) هوس.

- ۱۴ - اوسه (usa) آنگاه، سپس.  
 ۱۵ - بیابو (byabo) بیابان.  
 ۱۶ - ایال (ayal) عیال.  
 ۱۷ - بچکیجه (backica) بچه، طفل.  
 ۱۸ - شوه (sava) شب را.  
 ۱۹ - نصب (nish) نصف.  
 ۲۰ - مافتوی (maftavy) مهنایی.  
 ۲۱ - آسمو (asmo) آسمان.  
 ۲۲ - ما (ma) ما.  
 ۲۳ - لوج (lug) لخت، برهنه.  
 ۲۴ - انالی (enaly) این حالا، اکنون.  
 ۲۵ - پشت (yest) گذاشت.  
 ۲۶ - بدر (badar) تکیه کلامی که کلمه بعد را تأکید می‌کند.  
 ۲۷ - بیری (beri) بیاریم.  
 ۲۸ - خست (xest) برخاست.  
 ۲۹ - خچرا (cixra) گریه و زاری.  
 ۳۰ - پرته (Porta) ترک کردن، انداختن.  
 ۳۱ - بگره (yagra) ناگهان.  
 ۳۲ - امباغ (ambaq) هور، نسبت دو زنی که با یک شوهر ازدواج کرده باشند.  
 ۳۳ - تی (toq) نگاه، تی کو: نگاه کن، مواظب باش.  
 ۳۴ - لغه (laqa) لگد.  
 ۳۵ - مامه (mama) پیرزن، مادر بزرگ.  
 ۳۶ - دیست (dist) دست.  
 ۳۷ - نوور (navur) آبگیر، سد کوچک و دستاز که روستائیان برای نگهداری موقت آب از آن استفاده می‌کنند.  
 ۳۸ - بیگا (begca) شب، ایم بیگا: امشب.  
 ۳۹ - رون (rava) نوبت.  
 ۴۰ - پیره (paira) نگاهان.  
 ۴۱ - استلجی کد (estalgi kad) استناد کرد، گماشت.  
 ۴۲ - قد (qad) با، همراه.  
 ۴۳ - قوری (vuri) کلمه تشبیه، معادل مثل و مانند.  
 ۴۴ - روست (rost) حرکت دادن، بلند کردن. از زمین برداشتن.  
 ۴۵ - میده (maida) شکستن.  
 ۴۶ - ید (yed) هیچ ۱۳۹۴.  
 ۴۷ - بزو (boru) بیرون.  
 ۴۸ - امونا (amuna) همان‌ها.  
 ۴۹ - بروف (borul) فوراً، به سرعت.  
 ۵۰ - بوجی (boji) کیسه.  
 ۵۱ - توول (taval) تحویل.  
 ۵۲ - وخته (vaxta) آن وقت.  
 ۵۳ - طوی (toy) عروس.  
 ۵۴ - صورتی (surati) زیبا.  
 ۵۵ - دشتک (dastak) داشت.  
 ۵۶ - شورو (soro) شروع.  
 ۵۷ - ناشه (tasa) پنهان، مخفی.  
 ۵۸ - کریم (kerim) کرم.  
 ۵۹ - تاش (talas) تلاش، تلاش، سرعت عمل.  
 ۶۰ - منده (manda) خسته.  
 ۶۱ - منتی (monti) بردن.  
 ۶۲ - جُت (job) تظب، چپاندن.

از پادشایه، امی زن از مه یه.» تی آسته<sup>۸۱</sup> از دروازه بور موشه، زن شی ام زود از کلکین پشت، می یه کالای مردانه خوره مویوشه. سر تخت می شینه. وختی که ای ره دید، گفت:

- او نمک بحرام، چرا دیر موکونی؟  
 - تی صایب! موشه دیگه. پیچ خورده، پیچ خورده...

- نه، راس بگوی! موری حرمسرای مریه نیگا موکونی، چی موکونی.  
 - نه، خدا نکونه. همه جای خوار<sup>۸۲</sup> مادر مه آسته.

- نه راس بگوی.  
 وخته، تی گفت:

- راس که بگوم، امی حرمسرا که مورم - حالی که نوش جان از شو - دو زن شی از مه یه، دیگای شی<sup>۸۳</sup> از خودن شمویه. آموواره<sup>۸۴</sup> که می نگرم - خواموکوشی، خوا می لی<sup>۸۵</sup> - دیل مه بسیار خون موشه، دیست و پای مه سوست موشه، از ارکت<sup>۸۶</sup> مومم<sup>۸۷</sup>.

- تی ی ی ی سر تو د خاک، تو بی تنگه! امو زمان که خط ری کد، شوره پس برد، اموقس غیرد<sup>۸۸</sup> ندشتید که می مدید مو<sup>۸۹</sup> ره مویرید! امو زن مه می<sup>۹۰</sup>.  
 تو دو زنه اداره نتستی، د بیابو یله کدی.  
 مه د تو هشت زن پیدا کدیم قد خود مه ام نو<sup>۹۱</sup> تا. تی زنا تو ول از تو.  
 اینه برادر جانی، اینا د اوس<sup>۹۲</sup> و مراد خو رسید نرسید، ما و شما د اوس و مراد خو برسیم. بسم الله و الله اکبر.

راوی: سید محمد امین. پنجاه و هشت ساله از شهر بامیان. سواد قرانی.

#### پی نوشت ها:

- ۱- تی (I) این، همین.
- ۲- بوری (bori) برویم.
- ۳- دان (dan) دهن.
- ۴- تنه (tane) تنهایی.
- ۵- بور (bur) بیرون.
- ۶- بیری (beri) عروس.
- ۷- ری (rayi) راهی، فرستادن.
- ۸- کو (ku) کُن، بکن.
- ۹- اکو (aku) اکنون، حالا.
- ۱۰- مویوره (muburu) می برد.
- ۱۱- انگه (anga) پس، بنابراین.
- ۱۲- چیل (cil) چهل.
- ۱۳- مولت (molat) مهلت.





# روزنه‌ای به فرهنگ عامیانه هزارستان

□ حاج کاظم یزدانی



«فرهنگ عامیانه» یا «فرهنگ شفاهی» که غربیان به آن «فولکلور» می‌گویند، شامل: اشعار عامیانه، تصنیفها، مثلها، ضرب‌المثلها، چستان، افسانه، آداب و رسوم، بازیها و باورها، حتی به معنی وسیع، شامل کلیه دانشها و تجربه‌ها و طرز تداری عامیانه می‌گردد. در گذشته، مردم دنیا به این بخش از دانش و فرهنگ بشری، اهمیت چندانی نمی‌دادند و آن را شایسته ثبت و ضبط به روی کاغذ و کتاب نمی‌دانستند؛ اما امروز اهمیت و ارزش خویش را باز یافته. اینک ملتها متوجه شده‌اند که در لابلای فرهنگ عامیانه می‌توان نابترین و درخشانترین آفریده‌های فکری بشر را باز یافت. «فرهنگ عامیانه» حاصل فکر، اندیشه و تجربه انسانهای گمنامی است که در گذشته‌های دور می‌زیسته‌اند و حاصل و چکیده استعداد و نبوغ خویش را در قالب افسانه، شعر، ضرب المثل، و... به نسلهای آینده انتقال داده‌اند.

بسیار ممکن است که یک افسانه، ریشه در اعماق تاریخ یک ملت داشته باشد و ما به کمک آن بتوانیم بطور اجمال از نحوه زندگی، طرز تفکر، آداب و سنن و حوادثی که بر تاریخشان رفته است، آگاه شویم. بسیار ممکن است که یک ضرب‌المثل از یک حادثه تاریخی نشأت گرفته باشد و یا یک قطعه شعر عامیانه، زیباترین و گرانبهارترین مضامین را در زمینه مهر، محبت، راستی و درستی برای ما هدیه دهد. به این خاطر است که ملتهای آگاه و بیدار، به گردآوری فرهنگ عامیانه‌شان و سپردن آن به دل کتب و رسالات، همت گمارده‌اند و کتابهای قطوری در این باره نوشته‌اند. اهمیت فرهنگ عامیانه در نزد آنان به اندازه‌ای است که اگر یک نفر فرهنگی افسانه ثبت نشده یا یک قطعه شعر عامیانه و با حتی یک واژه ثبت نشده‌ای را از اهالی یک روستای کشورش بشنود، خبرکشف آن را با آب و تاب در مجلات و جراید خواهد

نوشت.

جامعه هزارستان هر چند از حیث فرهنگ مکتوب در حال حاضر ضعیف و تازه‌کار است، اما از حیث فرهنگ شفاهی غنی است. هنوز زیباترین اشعار عامیانه، شیرین‌ترین افسانه‌ها، گویاترین تمثیلهای، کوتاهترین و آموزنده‌ترین ضرب‌المثلها، در سینه کهنسالان ما یافت می‌شود که در هیچ کتابی ثبت نشده است. بنابراین، یکی از فعالیتهای فرهنگی ما باید گردآوری و تدوین فرهنگ شفاهی و سپردن آنها در دل کتابها و رساله‌ها باشد. کوتاهی در این باره، به معنای بی‌اعتنایی به گذشتگان و عدم احساس مسؤولیت در برابر آیندگان می‌باشد، که اگر چنین شود، با از میان رفتن نسل کهن مقادیر از این گنجینه گرانبها از میان خواهد رفت.

با اقرار به ضعف و ناتوانی و دست خالی و علاقه زیاد، فقط روزنه‌ای به فرهنگ عامیانه





هزارگی می‌کشاییم، تا فتح بایی باشد برای کسانی که می‌خواهند در این وادی کارکنند. این مبحث را با تعریف «اشعار هزارگی» و ارائه نمونه‌های اندکی ادامه می‌دهیم.

اشعار عامیانه به آن دسته از سروده‌های مردمی گفته می‌شود که بیشتر در میان توده‌ها و قشر عامه مقبولیت یافته و خوانده می‌شود. سرایندگان آنها غالباً معلوم نیستند و از نظر زمانی ممکن است، تاریخ سرایش آنها به چند قرن قبل برسد.

اشعار هزارگی از نظر فرم، محتوی و وزن بسیار متنوع و گوناگون می‌باشد که بطور خلاصه می‌توان آنها را به چند دسته تقسیم بندی کرد:

۱ - چاربیده یا چاربیتی: به شعری گفته می‌شود که دارای چهار مصرع بوده و به وزن دویستی و فلهویات است. با این تفاوت که در فلهویات و دویستی، مصرع اول و دوم و چهارم هم‌قافیه‌اند، اما در چاربیده‌های هزارگی هم ممکن است به این صورت باشد و هم ممکن است دو مصرع دو مصرع هم‌قافیه باشد. مضامین این نوع شعر، غالباً عشق، دلدادگی و وصف معشوق است.

۲ - ترانه: ترانه نیز دارای چهار مصرع می‌باشد با این تفاوت که ترانه غالباً دارای مضامین شاد است.

۳ - بوللی یا «بولبی»: معمولاً به قصیده گفته می‌شود که آن را با آهنگ خاص می‌خوانند.

۴ - مخته: مرثی که با آهنگ حزین و آواز سوزناک در رثای عزیز از دست رفته‌ای خوانده می‌شود.

۵ - هدا: محرف شده «مدح» است که به اشعار مدح و منقبت پیامبر و ائمه هدی اطلاق می‌شود.

۶ - مجازی: در بهسود به اشعاری گفته می‌شود مشتمل بر پند و موعظه و نصایح و حتی مسایل اجتماعی. کلمه «مجازی» ممکن است در مقابل اشعار حقیقی باشد، چون مردم غالباً به اشعار مدح و منقبت به عنوان اشعار حقیقی می‌نگرند و اشعاری را که در آن مسایل اجتماعی و سیاسی و پند و موعظه سخن رفته باشد، شعر نمی‌دانند و مجازاً به آنها شعر

می‌گویند. تعبیر مجازی را فقط مردم بهسود به کار می‌برند.

اما در میان انواع سروده‌ها، ترانه از کمیت بیشتری برخوردار است. ترانه‌ها از حیث محتوی - به استثنای اندکی از آنها که در شمار اشعار مبتذل می‌روند - آموزنده، جذاب، شیرین و دلنشین می‌باشند. مهر، محبت، راستی، درستی، وفاداری، فداکاری، شجاعت، ایثار، عشق به زندگی، عشق به خانواده و همسر و فرزندان و همسایگان و وطن را در دلها زنده می‌کنند.

اینک نمونه چندی از ترانه‌های هزارگی را از نظر نام می‌گذاریم:

از دَرگهٔ بورا شدی تک تنای خو  
رویهٔ بالا کدی سون خدای خو  
اگه خداکده صبرم تا جیلهٔ<sup>۲</sup>  
اگه بنده کده خیری نیبته

□  
إزار<sup>۳</sup> چین چینک د پُشت پای شی  
عرق شبنم زده دور لبای شی<sup>۴</sup>  
إزار چین چینک غل می دینه<sup>۵</sup>  
مو غریبونه دم سیل می دینه

□  
عزیز من به بند مادرت کن  
سره شوشتی<sup>۶</sup> به زیر چادرت کن  
سره شوشتی به زیر چادرت نیل<sup>۷</sup>  
غهایت می خورم منزیل به منزیل  
بنیاد اندیشه

□  
الا ای گل نکو توتو<sup>۸</sup> دیرشی<sup>۹</sup>  
ازی<sup>۱۱</sup> سرخ و سفید چیزی نمی‌شی  
کدّم<sup>۱۲</sup> خوار و غریب از رای تو می‌به  
زایشقت می میره، خونبار می‌شی

□  
الا ای گل به من د<sup>۱۳</sup> هر دو دستت  
طیب استم بگیرم نبض دستت  
گهاتم ایشق جانتسوه به جاتم  
غبارک می زنه چشمهای مستت

□  
آلیگونو<sup>۱۴</sup> دجان مه تو<sup>۱۵</sup> آماده<sup>۱۶</sup>  
پیچه<sup>۱۷</sup> توتو<sup>۱۸</sup> دلپ او<sup>۱۹</sup> آماده  
وجودم پر شده از سوزش غم  
مای چارده شیونه<sup>۲۰</sup> تگاوا<sup>۲۱</sup> آماده

پی‌نوشت‌ها:

- ۱ - بیرون
- ۲ - تعجیل
- ۳ - زیرجامه
- ۴ - لپهایش
- ۵ - می‌دهد
- ۶ - ما
- ۷ - سیل
- ۸ - شستی
- ۹ - آبی
- ۱۰ - لباس
- ۱۱ - از این
- ۱۲ - کدام، بگان، حرف تنکیر، یعنی ممکن است یک خوار و غریب از راحت بیاید.
- ۱۳ - ده، بده
- ۱۴ - ای دوستان
- ۱۵ - نب
- ۱۶ - آمده
- ۱۷ - زلفه، گیسو
- ۱۸ - پیچ پیچ
- ۱۹ - آب
- ۲۰ - پایینی
- ۲۱ - تکاب، منطقه خاصی است.

